

ردّپایی از مکتب "واسوخت" در ده نامه‌های سبک عراقی

زهرا آریان سرشت*

چکیده

شکل‌گیری اغلب سبک‌ها و مکتب‌های شعری ریشه در گذشته‌ی شعر فارسی دارد زیرا تغییر سبک‌ها به مرور زمان بوده و به‌طور ناگهانی اتفاق نیفتاده است. سعی نگارنده براین است تا در نوشته‌ی حاضر به بررسی قدمت حضور نگرش و مکتب عاشقانه‌ی "واسوخت" در اشعار قدما به‌ویژه ده نامه‌های سبک عراقی و ارائه‌ی شواهد آن بپردازد. برای دستیابی به این هدف ابتدا به معرفی مختصری از مکتب واسوخت و سنت ده نامه نویسی پرداخته سپس برحسب شواهد یافت شده بحث یافتن اثر و ردّپایی از این مکتب در برخی ده نامه‌های سبک عراقی به پیش کشیده شده است.

واژه‌های کلیدی: مکتب واسوخت، مکتب وقوع، ده نامه‌ها، سنت ده نامه نویسی، سبک عراقی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۰۸۹/۱۴ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۷/۱۰

مقدمه

مکتب واسوخت پس از مکتب وقوع^۱ حد واسط سبک عراقی و هندی یعنی اوایل قرن دهم هجری قمری شکل گرفت. مکتب وقوع سرانجامی جز تقلید و ابتدال نیافت، بنابراین برای دوری و اجتناب از این بلیه شیوه ای فرعی در این مکتب شکل گرفت که به آن «واسوخت» می گفتند. واسوختن یعنی اعراض و روی برتافتن. شعر واسوخت شعری است که در آن برخلاف سنت شعر سبک عراقی و غزل این عاشقی است که از معشوق روی بر می تابد و دیگر ناز او را نمی خرد و او را تهدید به قطع رابطه و رفتن می کند، همچنین در این نوع شعر معشوق مذکر است. مشهورترین شاعر این سبک وحشی بافقی است که معروف ترین شعر او ترکیب بند مربع اوست با این مطلع:

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه بی سر و سامانی من گوش کنید گفت و گوی من و حیرانی من گوش کنید

شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کی

سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی

نکته‌ی قابل توجه این است که گاهی پیشینه‌ی نگرش شعر واسوخت در اشعار قدما نیز دیده می‌شود چنانچه «در تغزلات قصاید شاعران دوره‌ی غزنوی که معشوق مقام حقیری دارد و گاهی کنیز و یا اغلب غلام اوست (یعنی معشوق مذکر است) در بیشتر مواقع به این معنی برمی‌خوریم که شاعر با خشونت با معشوق خود رفتار می‌کند و او را به قطع رابطه تهدید می‌نماید:

چند روز است که از دوست مرا نیست خبر / من چنین خامش و جان و جگر من به سفر
به ستم کرده‌ام او را ز در خانه برون / به ستم دوست برون کرد کس از خانه بدر؟
(فرخی، ۱۳۷۱: ۱۸۰)

ای پسر جنگ بنه، بوسه بیار / این همه جنگ و درشتی به چه کار
تو چو من یار نیایی به جهان / من چو تو یابم هر روز هزار
(فرخی، همان: ۱۸۵)

(شمیسا، ۱۳۸۶: ۲۶۳)

علاوه بر وجود ردپای مکتب واسوخت در تغزلات قصاید دوران غزنوی نظیر اشعار فوق، ممکن است احتمال وجود زمینه این نگرش در سایر انواع شعر غنایی سبک‌های دیگر یافت شود که پژوهش در این زمینه می‌تواند برای پژوهشگران تحقیقات سبک‌شناسی راهگشایی در راستای دستیابی به قدمت و تاریخچه این مکتب در اشعار فارسی باشد. چنانچه پس از پژوهشی یافته شد که نشانه‌هایی از عناصر بارز مکتب واسوخت نظیر معشوق مذکر، قهرکردن و اعراض عاشق در «ده نامه‌ها»ی سبک عراقی نیز به چشم می‌خورد که در این نوشته به بررسی و تحلیل آن خواهیم پرداخت.

پیشینه‌ی "سنت ده نامه نویسی" به سبک خراسانی (قرن ۵ و ۴ هـ) و به منظومه‌ی "ویس و رامین" اثر فخرالدین اسعدگرگانی (قرن ۵ هـ) باز می‌گردد که در آن ویس در فراق رامین ده نامه‌ی شکوه آمیز می‌نویسد و می‌فرستد که در نهایت پس از ماجراهایی به وصال می‌انجامد. بعدها این سنت در سبک عراقی (قرن ۷ و ۸ و ۹

هق) توسط شاعرانی نظیر فخرالدین عراقی، اوحدی مراغه‌ای، ابن عماد شیرازی و ... دنبال می‌شود. تم اصلی اغلب ده نامه‌ها (جز در مواردی استثناء) روایت سرگذشت عاشق و معشوقی است که گرفتار بلای جانسوز هجران شده‌اند و با ارسال نامه‌ها یا پیغام‌هایی از طریق زبان واسطه اسباب وصال آنها فراهم می‌شود. این پیغامها ممکن است از طریق بادصبا، نسیم باد نوروزی یا قاصد میان عاشق و معشوق ردّ و بدل گردد. از طرفی در برخی از منظومه‌های عاشقانه نیز گهگاه در دوران هجران نامه‌هایی میان عاشق و معشوق ردّ و بدل می‌شود ولی تعداد آنها لزوماً به ۱۰ عدد نمی‌رسد بلکه گاهی به ۴،۳،۲ و حتی یک عدد می‌رسد که به علت شباهت زیاد از لحاظ ساختاری و مضمونی با «ده نامه»ها، برخی از آنها از نقطه نظر دارا بودن نشان و اثری از مکتب عاشقانه "واسوخت" در این مقاله مورد تأمل و بررسی قرار گرفته‌اند.

بحث و بررسی موضوع:

چنانچه در مقدمه گفته شد، ویژگی بارز مکتب واسوخت اعراض و روی برتافتن عاشق از معشوق است. با بررسی‌های صورت گرفته بر روی ده نامه‌های سبک عراقی (که قرون ۷، ۸ و ۹ هق را شامل می‌شود) یافته شد که در برخی از آنها درست‌زمانیکه عاشق دلسوخته از ابراز عشق و علاقه و اصرار به وصال معشوق مغرور و ویژه‌ی دوره‌ی سبک عراقی (که مقام والایی دارد و دائم در حال ناز کردن است و خود را برای عاشق دست نیافتنی توصیف می‌کند) ناامید و خسته می‌شود، قهر و اعراض از معشوق رخ می‌دهد. در این موقعیت عاشق تصمیم می‌گیرد پای خویش را از ورطه‌ی عشق بیرون کشد و معشوق را تهدید به قطع رابطه و رفتن می‌کند. لحن عاشق در اینگونه نامه‌ها گله‌آمیز و گهگاهی تند و خشن و همراه تحقیر است که همین تندخویی، تهدید به قطع رابطه، سرزنش‌ها و عتاب‌های او نقطه‌ی عطفی است که باعث تلنگرزدن و به خود آمدن معشوق و در نهایت منجر به شکفتن گل وصال میان عاشق و

معشوق می‌گردد. همین امر جذابیت و دلنشینی این داستان‌ها را چندین برابر کرده است.

از آنجا که در این نوشته قصد پرداختن به جزئیات سبک و سیاق سنت ده نامه نویسی نداریم، در اینجا فقط به منظور آشنایی مختصر خواننده اشاره ای به ساختار کلی آنها می‌کنیم. ساختار اکثر ده نامه‌ها (جز در موارد خاص) شبیه به هم است: (۱) در دوران هجران نوشته و ارسال می‌شوند (بوسیله ی زبان واسطه)، (۲) با نام و ستایش خدا آغاز می‌شوند، (۳) تصویرگری و توصیف حالات عمده ی سه گانه ی سوز هجران از زبان عاشق و معشوق (که در آنها بدین گونه نمود پیدا می‌کند: الف) توصیف احوال عاشق در دوران هجران، (ب) گله از یار و بی وفایی یار و (ج) گاهی ستایش هجران به امید وصال یار که از مضامین زیبای شعر فارسی محسوب می‌شود). علاوه بر این بعضی از این ده نامه‌ها نیز مزین به حکایت، غزل، تک بیت مفرد و تمثیل هستند (مثل ده نامه ی ابن عماد شیرازی). در نهایت اغلب ده نامه‌ها تسهیل کننده ی امر وصال برای عاشق و معشوق هجران زده هستند.

استاد نفیسی در دیباچه ی «کلیات عراقی» چنین می‌گوید: «روشی که عراقی در نظم ده نامه یا عشاق نامه به کار می‌برد و اساس را بر ده مثنوی عاشقانه و ده غزل گذاشته است پس از وی در میان شاعران متصوف ایران کراراً رواج داشته است و از آن جمله اوحدی مراغه ای ده نامه ای به نام وجیه الدین یوسف وزیر نواده ی خواجه نصیرالدین طوسی در سال ۷۵۴ تمام کرد و ابن عماد شیرازی متوفی در سال ۸۰۰ روضة المحبین یا ده نامه ی خود را در سال ۷۹۴ به پایان رسانیده و عماد فقیه کرمانی در ۷۳۳ نیز ده نامه ای دارد» (عراقی، ۱۳۳۸: ۳۱). همانطور که نقل شد در ده نامه ی فخرالدین عراقی نامه ای وجود ندارد، فقط ده باب در خصوص عشق سروده شده است. اما اوحدی مراغه ای «منطق العشاق یا ده نامه» را به تبعیت از روش خاص عراقی در قالب داستانی دلنشین و «ده نامه» ی پرفراز و نشیب در قرن هشتم هجری قمری به نظم درآورده است. در این داستان ده نامه ی عاشقانه از طرف عاشق و

معشوق در دوران هجران ارسال می‌گردد. قصه از این قرار است که شبی عاشق دلسوخته و شب زنده دار از آتش عشق آشفته حال و پریشان گشته و نسیم نوروزی را خطاب قرار داده و از او می‌خواهد که معشوق را از احوالش باخبر سازد. در پیغام هایش به معشوق ابراز علاقه می‌کند و خواستار دیدار و وصال یار است. از آنجا که از ویژگی‌های بارز معشوق عراقی غرور، نازکردن و دست نیافتنی بودن برای عاشق است، اصرار از طرف عاشق و انکار از طرف معشوق تا نامه‌ی ششم ادامه پیدا می‌کند. سرانجام پس از اصرارهای فراوان و راسخ قدمی در عشق، عاشق، خسته و دلگیر می‌شود و ناگهان ورق به طور کامل برمی‌گردد و اتفاقی می‌افتد که ما به دنبال آن هستیم و موضوع بحث این مقاله است. او در کمال ناامیدی از وصال یار، نامه‌ای گله آمیز با لحنی به نسبت تند برای او نوشته و ارسال می‌کند. از همان ابتدای نامه شروع به محکوم کردن، تحقیر کردن و تهدید به قطع کردن رابطه و رفتن می‌کند و به او می‌گوید: "جمال نیکو و زیبا با اخلاق زشت و ناپسند همگونی ندارد، از تو انتظار نمی‌رفت چنین رفتاری با من دلسوخته داشته باشی، عاشقی چون من شیدا و ثابت قدم در دنیا وجود ندارد، حال که تو مرا نمی‌خواهی من نیز از تو دل بریدم اگر مرا نزد خود نخوانی من خواهم رفت چون دیگر تحمل رنج هجران ندارم."

نامه‌ی هفتم از زبان عاشق

سبک خیز ای نسیم نوبهاری	چو دیدی حال من پنهان چه داری؟...
بیندیش از فغان سوگواران	بترس از ناله‌ی شب زنده داران
نمی‌بردم گمان از رویت اینها	غربیست از چنان رویی چنین‌ها
ز روی خوب بد نیکو نیاید	ز روی زشت خود نیکو نیاید
مکن در پای هجران پایمالم	ازین بهتر نظر میکن به حالم...
گرفتار توام غافل چرایی؟	چنین بدمهر و سنگین دل چرایی؟...
چو نزدیک خودم روزی نخوانی	شبت خوش باد! من رفتم، تو دانی

برآوردم ز پای این خار و رستم بیفگندم ز دوش این بار و رستم
 بسا دردی که از دوری کشیدم بسا رنجی که از هجر تو دیدم!
 (اوحدی مراغه ای، ۱۳۶۲: ۴۵۴ و ۴۵۳)

در این نامه گله ی عاشق از معشوق و نوعی قهرکردن و پای خویش را از ورطه ی عشق بیرون کشیدن و همچنین تهدید به رفتن به طور کامل محسوس است که تداعی کننده عناصرهای مکتب "واسوخت" در ذهن است. با ارسال همین نامه است که معشوق سرکش و مغرور به خود میاید و چون عاشق را راسخ در عشق می بیند به او مژده ی وصل می دهد و مابقی داستان اتفاق می افتد...

ابن عماد شیرازی (متوفی ۸۰۰ هـ.ق) از جمله کسانی است که به دنبال سنت ده نامه نویسی پس از فخرالدین عراقی و اوحدی مراغه ای اقدام به سرودن "روضه المحبین یا ده نامه" نموده است که مضمون آن بسیار شبیه به منطق العشاق اوحدی است. چنانچه خود در پایان منظومه ی خویش بیان کرده است، ده نامه را در ۷۶۰ بیت در سال ۷۴۹ هـ.ق به پایان رسانیده است. ساختار روضه المحبین یا ده نامه ابن عماد بدین شکل است که پس از آغاز داستان به دنبال نامه ها (که به ترتیب از زبان عاشق یا معشوق است) یک غزل و یک تک بیت مفرد و پس از آن، بخش "تمامی سخن" به چشم می خورد که با نظمی یکپارچه تا آخر داستان به همین منوال ادامه پیدا می کند. همانطور که گفته شد مضمون این داستان شبیه به منطق العشاق اوحدی است که ذکر آن در سطور پیشین آمد بنابراین به آن اشاره ای نمی شود فقط نامه ای که در آن نمادهای مکتب واسوخت یعنی قهر و اعراض عاشق آمده است بررسی می شود. در نامه ی هفتم که به دنبال ارسال شش نامه ی محبت آمیز حاکی از توصیف غم عشق و هجران یار و نیز اشتیاق شدید عاشق دلسوخته به دیدار یار است، فرستاده می شود؛ ابتدا عاشق با لحنی ملایم از نسیم صبا می خواهد که از معشوق درخواست رحم و عنایت بیشتر کند و او را از احوال خرابش در هجران یار باخبر سازد سپس لحن عاشق خسته و دلگیر کمی تغییر می کند و آن اتفاقی که ما به جستجوی آن هستیم رخ می

دهد: معشوق را از آه سوزناکش بیم می دهد و تهدید می کند و با سخنان خود موجبات دلرحمی و بخود آمدن معشوق سرکش را فراهم می سازد که همه ی این ویژگی ها از خصوصیات مکتب واسوخت محسوب می شوند. البته قهرکردن و اعراض عاشق در این منظومه خیلی آشکارا نیست اما لحن شکوه آمیز و تهدیدآمیز او نشان از ناامید شدن از وصل و روی برتافتن دارد:

نامه ی هفتم از زبان عاشق

گو ای بت سرکش جفاکار	زین بیش مدار دورم از خویش
تا کی زبر تو دور باشم	در فرقت تو صبور باشم
گشت از غم عشق طاقتم طاق	سوز دل من گرفت آفاق
مگذار در آتشم ازین بیش	از سوز درون من بیندیش
گر آه زنم ز جان غمناک	از سوز دلم بسوزد افلاک...
آئین ستمگری رها کن	دردم به وصال خود دوا کن
از هجر تو دیده ام پرآب است	دل ز آتش فرقتم کباب است
رحم آر برین شکسته خاطر	ای عربده جوی سرکش آخر

(ابن عماد شیرازی، ۱۳۱۴: ۲۹)

با ارسال این نامه و اثبات عشق عاشق و نیز صحبت های مؤثر باد صبا در مقام یک ناصح مشفق، معشوق سرکش از غرور و بی توجهی دست برمی دارد و نرم خو می شود و در پایان مژده ی وصلش را به عاشق دلسوخته می دهد، بنابراین وصال این دو یار در این ده نامه نیز با ارسال دهمین نامه و زیرکی و میانجیگری بادصبا میسر می گردد. این نکته قابل ذکر است که لحن عاشق و اعراض او از معشوق در این نامه نسبت به سایر نامه هایی که بررسی شده است ملایم تر است و این شاید به دلیل زبان شعری و سبک ویژه ی ابن عماد باشد، اگر هم قرار است تندی و سرکشی از زبان

عاشق یا معشوق در داستانش وجود داشته باشد باز هم با لحنی زیبا و عاشقانه، ملایم و دلنشین است که همین امر بر زیبایی و لطف داستان افزوده است.

چنانچه در مقدمه توضیح آن آمد، در این بخش به چند منظومه ای از سبک عراقی که از انواع «ده‌نامه»ها نیستند ولی در آنها نامه های گله آمیز در دوران فراق میان عاشق و معشوق ردّ و بدل شده است و ردّپایی از مکتب و پاسوخت نیز در آنها یافت شده است، اشاره می شود:

"شیرین و خسرو" یکی از منظومه های خمسه ی امیر خسرو دهلوی (قرن ۸ هـ.ق) است که به تقلید از خمسه ی نظامی به نظم درآورده است. در این منظومه دو نامه یکی از طرف خسرو به شیرین و دیگری پاسخ شیرین به خسرو وجود دارد. امیر خسرو عنوان نامه ی خسرو به شیرین را "عتاب نامه" نامگذاری نموده است زیرا نامه سراسر سرزنش است که به گوشه هایی از آن اشاره خواهد شد. خسرو در عتاب نامه پس از ذکر نام خدا شروع به توصیف احوال خویش در هجران یار شیرین می کند و چنین گله می کند و می گوید: این رسم روزگار است که مرا به یاد نیاوری، اگرچه فرسنگ ها بین من و تو فاصله است ولی من روز و شب به یاد تو هستم و یاد و خاطرات پیوسته در قلبم حضور دارد سپس شروع به زدن تهمت و کنایه به شیرین می کند و به او به مناسبت عشق تازه و همخوابه ی جدیدش (فرهاد) تبریک می گوید. در پایان می گوید: حال خود دانی که مرا نزد خود خوانی یا نه و با حالتی شکوه آمیز از او روی گردان می شود:

عتاب نامه خسرو به شیرین

خرد را سوی دانایی عنان داد...	به نام آنکه تن را نور جان داد
غلامم لیک خسرو نام دارم...	سلام من که دل در دام دارم
فراموشیم گویی شد فراموش ...	نیم از یاد تو یک لحظه خاموش
که دور افتاده را دیر آورد یاد	بلی اینست رسم آدمی زاد

چو بینی روز تاشب در حضورم...
 گلت را مرغ دیگر در کمین بود
 مرا هم خود برون کردی ز خانه
 رضا دادیم ما هم با رضایت...
 به عشق تازه و همخوابه‌ی نو
 حلالش باد اگر بر ما حرام است...
 نه از تو کز قضای آسمانیست...
 کهن را هم ز دور آخر سلامی...
 بمیرم چون غریبان در غریبی
 گرم خوانی و گر رانی تو دانی...
 (امیر خسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۸-۳۱۶)

ولی من گرچه صد فرسنگ دورم
 چو دیدم خود ترا حاجت همین بود
 به صد رغبت شدی با او یگانه
 اگر جز با منی راضیست رایت
 مبارک باد کن خود را ز خسرو
 ز لعلت شربت‌ی کو را به کام است
 نصییم گرز تو نا مهربانیست
 چو گیری با حریف تازه جامی
 شدم راضی به ذلّ بی نصیبی
 من و خاک درت زین پس نهانی

چنانچه ملاحظه می شود لحن خسرو، قهر، تهدید و سرزنش شیرین همگی به نوعی عناصر خاصّ مکتب "واسوخت" را در ذهن یادآوری می کند. زبان گله های عاشقانه ی خسرو نسبت به سایر عشاق بررسی شده در دیگر نامه ها محسوس تر و تندتر است و همانگونه که در نامه به طور کامل مشهود است زبان خسرو بسیار گزنده و طعنه آمیز است تا جایی که حتی به شیرین تهمت همخوابگی با رقیب (فرهاد) را می زند که همین امر باعث برافروختگی و ناراحتی شدید شیرین می شود و او را مجبور به نوشتن جواب تند و کوبنده ای می کند. نامه ی شیرین بسیار زیبا و قابل ملاحظه است که به علت عدم مجال کافی، خواننده را به متن نامه در منظومه ارجاع می دهیم (نک همان: ۳۲۲-۳۱۹)، فقط اشاره به این نکته در خصوص اهمّیت و تأثیرگذاری این نامه کافی است که خسرو به محض رؤیت و خواندن آن دستور عزیمت به سمت شیرین را می دهد.

در منظومه های لیلی و مجنون نظامی (قرن ۷ هـ.ق) ، لیلی و مجنون مکتبی شیرازی (قرن ۹ هـ.ق) نیز در قسمتی از داستان که مجنون دلسوخته نامه ای گله آمیز برای معشوق خود لیلی نوشته و ارسال می کند تقریباً لحن شکوه آمیز مجنون و به نوعی قهرکردن عاشقانه و نامحسوس او از یاری که با رقیب هم پیوند شده است مشهود است. در اینجا به این دو منظومه اشاره می شود:

در منظومه ی «لیلی و مجنون نظامی» لیلی پس از ازدواج اجباری با ابن سلام از مرگ پدر مجنون و احوال آشفته ی او با خبر می شود و نامه ای برای او می فرستد که در این نامه، مجنون را دلدار می دهد و به شکیبایی فرا می خواند. اما مجنون پس از خواندن نامه با دلی پردرد در جواب لیلی می گوید: «ای یار بی وفا که عهد خویش شکستی و با دگری عهد بستنی، چگونه ای؟ من در قدم تو پست می شوم تو در کمر چه کسی دست می زنی؟ مرا با زبان فریب می دهی و با رقیب عشق بازی می کنی! اگر عاشقی آه صادق و نفس موافقت کو؟ اگر من از تو دور مانده ام، امیدوارم تو خوش باشی و سلامت. اگر من دچار غم ملامت ام ابن سلام تو سلامت باشد» :

نامه‌ی مجنون در پاسخ لیلی

بود اول آن خجسته پرگار	نام ملکی که نیستش یار
دانای نهان و آشکارا	کو داد گهر به سنگ خارا
دارای سپهر و اخترانش	دارنده‌ی نعش و دخترانش...
من خاک توام بدین خرابی	تو آب کیی که روشن آبی؟
من در قدم تو می شوم پست	تو در کمر که می زنی دست؟
من دردستان تو نهانی	تو درد دل که می ستانی؟
من غاشیه ی تو بسته بر دوش	تو حلقه ی کی نهاده در گوش؟
ای کعبه ی من جمال رویت	محراب من آستان کویت...
ای در کنف دگر خزیده	جفتی به مراد خود گزیده

نگشاده فقاعی از سلامم
 این است که عهد من شکستی؟
 با من به زبان فریب سازی
 گر عاشقی آه صادقت کو؟
 گر من شدم از چراغ تو دور
 گر کشت مرا غم ملامت
 بر تخته ی یخ نوشته نامم...
 در عهده ی دیگری نشستی؟
 با او به مراد عشق بازی
 با من نفس موافقت کو؟...
 پروانه ی تو مباد بی نور
 باد ابن سلام را سلامت ...
 (نظامی، ۱۳۸۶: ۴۲۲-۴۱۹)

همانطور که از متن نامه بر می آید، مجنون خسته از فراز و نشیب هجران و بی نصیب از وصال یار است که با سوزی جگرسوز و لحنی شکوه آمیز از یار بی وفا گله می کند و قهری توأم با لطف را پیش می گیرد هرچند که این اعراض و روی برتافتن از معشوق، از نوع اعراض های پیشین نیست که در سطور بالا بررسی شد. این قهرکردن و گله های عاشقانه مجنون هرچند که حرف دل است و بسیار تأثیرگذار اما از صمیم قلب و جانش نیست بلکه بیشتر به زبان است. در این نامه، این لحن مجنون، مضمون تلویحی و برداشت ذهنی خواننده از حرف های مجنون است که با عنصرهای خاص مکتب واسوخت، همخوانی دارد و می توان آن را ردپا و اثری از این نگرش دانست.

در منظومه ی «لیلی و مجنون مکتبی شیرازی» نیز همانند منظومه ی فوق، لیلی نامه ای در فراق مجنون می نویسد و توسط قاصد نزد مجنون می فرستد. مضمون نامه ی لیلی چنین است که پس از جویا شدن از احوال مجنون اینگونه به توصیف احوال خویش می پردازد که روز و شب را در انتظار آمدن او سپری می کند، هر لحظه آه و فغان سر می دهد و از بی وفایی و هجران و دوری یار شکوه می کند. پاسخ مجنون به نامه ی لیلی که مدنظر ماست با گله گذاری از لیلی آغاز می شود و او را بی وفا و نامهربان و مهرگسل خطاب می کند که با دیگری عهد بسته و عاشق بیچاره اش را از یاد برده است و در نهایت از غم دل می گوید که ممکن است روزی او را به هلاکت و نابودی بکشاند:

نامه نوشتن مجنون بر یار

از حرف به گریه شست طومار
بر پشت ورق جواب نامه
خون دل از آن چو رگ روان شد
گلگونه بکرد معنی آن خون
چون غلغل عاصیان ز دوزخ
شد قاصد و برد شد تسلی
(مکتبی شیرازی، ۱۳۱۵: ۸۷)

کز قدرت او به پاست افلاک...
جان داروی دل شکستگی‌ها
خونین نمک دل کبابم
راه دگری به خانه داده ...
سر کرده برون ز یک گریبان
لوح فلک از ستاره شویم ...
بر وی فکن آب و بر من آتش
چون شاخ کهن قدم به جا نیست...
با او نکنی گذر به خاکم
گر ناخوشت آید و وگو خوش
پندارم و نیست جز منت یار
پنداشت چراغ خانه‌ی دوست
گوید که مراسم میهمانی
(همان: ۸۹ و ۸۸)

مجنون چو بخواند نامه یار
بنوشت زخون دل به خامه
با دل قلمش چو یکزبان شد
کشته ز لطیف‌های موزون
هر حرف وی از دل پر آوخ
چون نامه نوشته شد به لیلی

بود اول نامه نام آن پاک
ای مرهم داغ بستگی‌ها
ای لعل لب ز خون نابم
ای بر من خسته در گشاده
من جامه دران تو با رقیبان
از یاد تو گر بگرید بویم
من کهنه درخت و او بود خوش
نی نی که به شاخ تو وفا نیست
روزی که غمت کند هلاکم
نالم به تو از دل پر آتش
غیر از منت ار نباشد اغیار
حربا شده آفتاب را دوست
بر خوان شهان مگس نهانی

ما در این نوشته قصد مقایسه و یا تطبیق نداریم زیرا به بحث و مجال دیگری نیاز دارد اما با مقایسه‌ی کوتاه دو نامه‌ی لیلی و مجنون اثر نظامی و اثر مکتبی شیرازی

اولین چیزی که به نظر می‌رسد ساختار تقریباً یکسان این دو نامه است که هر دو با نام خدا آغاز شده و سپس مفاد نامه که شامل گله و شکایت و یا توصیف فراق می‌شود. در منظومه ی لیلی و مجنون نظامی، لیلی نامه را پس از شنیدن مرگ پدر مجنون هنگامی که در خانه ی ابن سلام به سر می‌برد می‌نویسد و نامه لطیف تر و دلنشین تر است و لیلی با زبانی عاشقانه تر به دلداری مجنون و اظهار ناراحتی از وضعیتی که به اجبار پدرش در آن گرفتار شده است می‌پردازد و در جواب نامه ای که مجنون می‌نویسد نیز گله های عاشقانه با زبانی بسیار لطیف و دلنشین چنان با سوز بیان می‌شود که خواننده ناخودآگاه با خواندن آن با مجنون بیچاره همزاد پنداری می‌کند و احساس همدردی می‌کند؛ آن هنگام که مجنون از عهدشکنی لیلی و بی وفایی اش با سوز و بغض به شدت گله می‌کند و با سؤالاتی که از او می‌پرسد و او را محکوم به بی وفایی و پیمان گسلی می‌کند. اما نامه های لیلی و مجنون در منظومه ی مکتبی شیرازی این گونه نیست نامه ها از محتوا و زبانی متعادل تری برخوردارند و از آن سوز و آه و روی برتافتن واضح دلنشین عاشقانه خبر چندانی نیست. قهرکردن، روی برتافتن، تهدید و سرزنشهای عاشق کمی نامحسوس تر و بااحتیاط تر است اما با کمی دقت در مضمون تلویحی، زبان و لحن نامه حس می‌شود.

در پایان به «فراق نامه سلمان ساوجی» (قرن ۸ هـ.ق) اشاره می‌کنیم. این فراق نامه از انواع «ده نامه»ها نیست ولی در آن، نامه هایی در دوران هجران میان دو یار رد و بدل شده است که از نقطه نظر قدمت حضور دو ویژگی بارز مکتب "واسوخت" دارای اهمیت و تأمل است: یکی اینکه معشوق مذكر است و دومین ویژگی /عراض و قهرکردن عاشق است. مهم تر از همه اینکه داستان بر مبنای حقیقت و اتفاق واقعی است. مرحوم دکتر رشید یاسمی در مقدمه ی «کلیات سلمان ساوجی» می‌گوید: «این مثنوی مبتنی بر وقایع تاریخی و مشتمل بر یک هزار بیت است (تقریباً). بیرامشاه پسر خواجه مرجان، منظور نظر سلطان اویس بود. محبت آنها به درجه ای رسید که لحظه ای از هم جدایی نداشتند، اتفاقاً در سال ۷۶۱ بیرام قهر کرد و به بغداد رفت و پس از

چندی آشتی کرد و باز آمد و به جنگ گیلانی‌ها شتافت و بدرود زندگانی گفت (۷۶۹) بعد از این واقعه (۷۷۰) سلطان اویس، سلمان را مأمور نظم حکایتی مناسب حال خود ساخت « (سلمان ساوجی، بی تا: ۶۹). در اینجا فقط به بررسی قسمتی از نامه که قهرکردن و اعراض آمده است پرداخته می‌شود.

داستان از این قرار است که شاه و سپهدار قصه‌علاقه‌ی وافر ی به هم داشتند، در یکی از شب‌ها که به بزم و خوش‌گذرانی و تعریف و تمجید از هم مشغول بودند، ناگهان شاه سپهدار را از سر شوخی و بازی "بی وفا" می‌خواند. همین سخنان تلخ موجبات برآشفتگی و قهرکردن سپهدار را فراهم می‌سازد، در نتیجه مجلس را با ناراحتی ترک می‌کند:

گل مه‌ربان وفا خوی من
شب تیره ام شمع مجلس تویی...
چو صبحی که پیوسته بادت بقا...
فزون از همه زندگانیت باد
چه می‌باید ای دوست غیر از وفا
چو آتش برافروخت زین طیره ماه
در آن تاب چمشش پراز آب شد...
به جور از درخود چه رانی مرا؟...
نیایم از ین پس درین انجمن
ز مجلس بتابید رخشنده ماه...
جدایی فکندن میان دو دوست
به هجران فلک دادشان گوشمال
ندانست قدر زمان وصال
(همان: ۴۸۶ و ۴۸۵)

بدو گفت ای سرو دلجوی من
همه روزه ام یار و مونس تویی
تو عمری از آن نیست هیجت وفا
سعادت رفیق جوانیت باد
نکویی ز حسن نکویی تو را
به بازی سخن تلخ می‌گفت شاه
رخ شمع مجلس پراز تاب شد
چنین بی وفا از چه خوانی مرا؟
چو من بی وفایم همان به که من
بگفت این و برخاست از پیش شاه
جهان را همه ساله آیین و خوست
از آن تا بدانند قدر وصال
کسی تا به هجران نشد پایمال

همانطور که ملاحظه و گفته شد دو ویژگی بارز مکتب «واسوخت» یعنی معشوق مذکر و روی برتافتن از معشوق به طور کامل در نامه ی فوق قابل ملاحظه است و به نوعی می تواند مقدمه و پیشاهنگ شعر واسوخت محسوب شود که بعدها در قرن ۱۰ هجری قمری شکل گرفت و بطور رسمی وارد مکتب های شعر فارسی گشت. در ادامه داستان پس از رفتن سپهدار، شاه از کرده ی خویش پشیمان می شود و اولین نامه ی گله آمیز از فراق را همراه با ابراز ندامت ارسال می نماید و با ارسال چندین نامه بین شاه و سپهدار، همانند سایر «ده نامه»ها هجران تلخ جای خود را به وصالی شیرین می دهد. در واقع ارسال نامه و گله گذاری های عاشقانه ی دو یار ابزاری بوده است برای تسهیل روند آشتی و وصال که چنانچه در مقدمه اشاره شد نموده های سه گانه ی سوز هجران در آنها به چشم می خورد: توصیف احوال/گله/گاهی ستایش هجران به امید وصال است که به علت عدم مجال کافی و مربوط نبودن این نموده ها با موضوع بحث به همین اشاره مختصر، بسنده می نمایم.

نتیجه

تغییر و تحول در سبک ها و ایجاد یک مکتب (ایسم) بصورت آنی رخ نداده و با گذشت زمان شکل گرفته است. مکتب «واسوخت» نیز می تواند از جمله مکاتب شعری باشد که ریشه در تاریخ ادب فارسی و اشعار قدما داشته باشد. با نگاهی موشکافانه ردپایی از این مکتب در برخی تغزلات دوران غزنوی و ده نامه های سبک عراقی یافت شد که این سرنخ ها را می توان در سایر منظومه های غنایی و سبک های ادبی دنبال کرد و مورد بررسی قرار داد. این مطالعه می تواند از نظر تحقیقات سبک شناسی و دستیابی به قدمت و تاریخچه ی حضور این مکتب ها و نگرش ها در شعر فارسی برای محققان و پژوهشگران ادب فارسی مهم تلقی شود. با توجه به نتایج به دست آمده، روی هم رفته می توان گفت که روند روبه کمال مضامین و ساختار صریح

و یکرویه از سبک خراسانی به سمت پیچ در پیچ شدن در سبک های بعدی نظیر عراقی و هندی و... بر لطف و زیبایی شعر افزوده است و باعث غنای بیشتر آن شده است.

پی نوشت ها:

۱. سبک وقوع در ربع اول قرن دهم (بین سبک عراقی و سبک هندی) شکل گرفت و در نیمه ی دوم همان قرن به اوج خود رسید و تقریباً تا ربع اول قرن یازدهم ادامه داشت. شاعران این مکتب تشخیص داده بودند که شعر سبک عراقی از واقعیت دور شده و کاملاً جنبه ی ذهنی و تخیلی یافته است و در زیر بار سنن ادبی در حال فناست. پس باید به سوی حقیقت گویی و واقعیت (وقوع گویی) بازگشت. (به نقل از شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۵۸).

Archive of SID

منابع

- ۱- اوحدی مراغه‌ای، دیوان کامل، به کوشش امیراحمد اشرفی، با مقدمه ناصر هیبری، انتشارات پیشرو، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ۲- دهلوی، امیر خسرو، خمسه، مقدمه و تصحیح امیراحمد اشرفی، انتشارات شقایق، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ۳- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۴- سلمان ساوجی، کلیات، رشید یاسمی با مقدمه و تصحیح اوستا، کتابفروشی زوار، تهران، بی تا.
- ۵- شمیسا، سیروس، سبک شناسی شعر، نشر میترا، تهران، ۱۳۵۸ش.
- ۶- عراقی، فخرالدین، کلیات، به کوشش سعید نفیسی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۳۸ش.
- ۷- عماد فقیه کرمانی، پنج گنج، به کوشش رکن الدین همایونفرخ، دانشگاه ملی ایران، تهران، ۱۳۵۶ش.
- ۸- فرخی سیستانی، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات زوار، بی جا، ۱۳۷۱ش.
- ۹- ۹- گرگانی، فخرالدین اسعد، ویس و رامین، به تصحیح مجتبی مینوی، کتابفروشی بهبود ابروخیم و پسران، تهران، ۱۳۳۸ش.
- ۱۰- مکتبی شیرازی، لیلی و مجنون، به کوشش حسین اقبال، مطبعه اقبال، بی جا، ۱۳۱۵ش.
- ۱۱- نظامی گنجه‌ای، خمسه، به کوشش سعید حمیدیان، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۶ش.